رسانه و سینما

دلایل پیدا و پنهان ۱۶

نگاهی به بازی‌های کافه ستاره ... ۱۷

ادبیات و کتاب

نگاهی به مجموعه داستان‌های معمایی ۱۸

گفت‌و گو با محمدرضا پورجعفری ۱۹

حکمت و اندیشه

گفت‌و گویی با اسلاوی ژیژک ... ۲۰

انصاف برای یک متن همواره موقت ۲۱

تاریخ

ریشه‌های داخلی یک کودتا ۲۲

گزارش مراسم بزرگداشت کامبیز درمبخش

قبولی با یک کارنامه خوب

فرناز شهیدثالث

آدم‌ها و گروه‌های زیادی هستند که در حوزه معنا و هم در حوزه جغرافیا، جایگاهی ثابت و همیشگی برای خود دست و پا کرده‌اند. به همین دلیل هم نامشان به فضا و مکان خاصی، معنایی خاص می‌بخشد. برای من «نشر ثالث» یکی از همین مکان‌ها است که در این چند سال اخیر چند معنای مختلف داشته. انتشارات و کتاب‌فروشی و کافی‌شاپ. اما مهمتر از همه: «مقر دائمی کامبیز درمبخش.»

روز پنجشنبه ۱۹ مرداد، کامبیز درمبخش را جای دیگر دیدم. تصویرش را روی جلد آخرین شماره مجله «بخارا» و خودش را در سالن بتهوون خانه هنرمندان ایران، آن هم با لباس رسمی و آماده حضور در مراسم بزرگداشت. «علی دهباشی» موضوع این شماره مجله‌اش را هم عملی کرده بود و درمبخش را به سالن آورده بود تا هنرمندان رشته‌های دیگر، از کاریکاتور و نقاشی و گرافیک گرفته تا ادبیات و حتی روزنامه‌نگاران، به بهانه بزرگداشت درمبخش و جشن آغاز پنجاهمین سال فعالیت او دور هم جمع شوند و از او بگویند و دیداری تازه کنند.

دهباشی این مراسم بزرگداشت را با شعری از مهدی اخوان‌ثالث و یادی از سالروز خاموشی او آغاز کرد. آغاز پنجاهمین سال فعالیت هنری درمبخش را تبریک گفت و چند جمله‌ای در مورد مهمترین فعالیت‌های کارنامه هنری‌اش بیان کرد. اینکه: «همکاری‌اش را از سن چهارده‌سالگی با مطبوعات ایران آغاز کرده. مدتی مدرس کاریکاتور در دانشگاه تهران بوده. با نشریات سوئیسی، آلمانی و نیویورک تایمز بیست و سه سال همکاری مستمر داشته و تاکنون بیش از صد نمایشگاه داخلی و خارجی برگزار کرده است.» موفقیت‌هایی هم که در جشنواره‌های مختلف بین‌المللی کسب کرده است کم نیستند. با برنده شدن در فستیوال مونترال کانادا در سال ۱۹۶۸ آغاز می‌شود و بعد: «جشنواره ایتالیا، کتاب سال بلژیک، دیپلم افتخار از جشنواره برزیل، مدال طلای ژاپن، جشنواره کاریکاتور سوئیس و بهترین کاریکاتور ضدجنگ جشنواره لهستان.»

■ آشنایان آشنا

بیشترین زمان این مراسم که از ساعت شش بعدازظهر تا هشت و نیم طول کشید مثل همه مراسم بزرگداشتی که برای آدم‌های سرشناس برگزار می‌شود، به صحبت‌های دوستان و آشنایان درمبخش اختصاص پیدا کرد.

آشنایانی که البته نام و چهره‌شان برای علاقه‌مندان هنر و ادبیات کاملاً آشنا است. «آیدین آغداشلو» اولین کسی بود که پشت بلندگو قرارگرفت. صحبت‌هایش را با نقل جمله‌ای از «اومبرتو اکو» نویسنده هنرمند ایتالیایی آغاز کرد که شاید بیش از هر کسی برای «روبرتو توسکانو» سفیر ایتالیایی حاضر در سالن جالب توجه بود. اکو می‌گوید: «برای ماندگار شدن در دنیا دو راه وجود دارد. یکی بچه‌دار شدن و دیگری خلق آثار هنری.» آغداشلو نتیجه گرفت: «تعداد زیادی از ما هر دو کار را انجام داده‌ایم.» مثل کامبیز درمبخش که «در هر دو حوزه به شکلی تام و تمام ماندگار خواهد شد.» او صحبت‌هایش را با پرداختن به جنبه‌های حرفه‌ای و فنی آثار درمبخش ادامه داد: «حرفه‌ای بودنش این حسن را برای کارهایش داشت که بدون دست و پا زدن‌های بیهوده راهش را پیدا کرد و ادامه داد.» طبیعی می‌داند که آثار او هم مثل هر کاریکاتوریست دیگری از مزاح و طنزهای یک لحظه‌ای خالی نیست. اما در آثار او اتفاق مهمی افتاده. اتفاقی که ساده نیست: «زبان خودش را پیدا کرد که به مفهوم نوعی جهان‌بینی بود که در طول سالیان، کامل شد و آثار هنری او را شکل داد.» شاید مسئله هویت، گذشته، حال و مظاهر هر کدام که آغداشلو به آنها اشاره می‌کند اجزای تشکیل دهنده همین جهان‌بینی باشند که نگاه درمبخش را نگاهی جهانی کرده است: «انسانش، انسانی جهانی است.»

باوجود اینکه معیار بسیاری از ما برای به‌رسمیت شناختن و ارزشگذاری اطرافیانمان، میزان شناخته شدن‌شان در خارج از مرزهای ایران است، اما آغداشلو می‌گوید: «اولویت اول برای من این است که فرهنگ ما چنین کسی را در خود پرورانده است.»

بعد از صحبت‌های آغداشلو، «صوفیا جواهری» متن کوتاه شده مقاله‌ای را که مرتضی ممیز درباره کامبیز درمبخش نوشته بوده، برای حاضران در سالن خواند. متن کامل این مقاله در این شماره مجله بخارا چاپ شده است.

سخنران بعدی مراسم «ناصر نیرمحمدی» بود. سردبیر مجله «فرهنگ و زندگی» که به گفته دهباشی، پس از گذشت نزدیک به سی سال از انتشار آخرین شماره آن هنوز جایگاه خاصی در مطبوعات ایران دارد. «نیرمحمدی» صحبت‌هایش را این‌طور آغاز کرد که: «در تمام سال‌های بلندی که در حاشیه مطبوعات بودم یا نشریه‌ای منتشر کرده‌ام، کسان زیادی را در حد و اندازه کامبیز درمبخش توانا و خلاق و پرکار ندیده‌ام. با حجب و فروتنی مسیح‌گونه و آشنا با آرزوها و دردهای دیرپای بشری.» نکته‌ای هم در آثار درمبخش می‌بیند: «هنر او در اوج سادگی و کمال عرضه می‌شود و این سادگی بی‌مانند است.» نیرمحمدی این ویژگی آثار او را گاه در چنان مرتبه‌ای می‌بیند که «موضوع اثر برای بیننده معمولی به راحتی قابل درک نیست.» همین ویژگی «کاریکاتوریست کم‌آوازه آن روزها را با اتکا به کار مداوم، به هنرمند چیره‌دست و پرآوازه و یگانه ایران بدل کرده است.» درمبخش صورت لرزان نیرمحمدی را که با زحمت از روی سن پایین می‌آمد بوسید و از او تشکر کرد.

بخش بعدی برنامه، پخش سه قطعه کوتاه فیلم انیمیشن بود. محصول مشترک کامبیز درمبخش و پسرش، رامین. توضیح اینکه: این سه قطعه کوتاه به نام‌های «راه من»، «تعظیم» و «چتر» از میان ده فیلمی که پدر و پسر ساخته‌اند انتخاب شده بود.

«شهرزاد اسفرجانی» گرافیست و «جمشید ارجمند» نویسنده و مترجم، دوستان دیگری بودند که آمدند و از خاطرات خود گفتند. اسفرجانی که به گفته خودش از دوران کودکی مخاطب آثار درمبخش بوده، از چگونگی آشنایی‌اش با او گفت. او آثار درمبخش را با «هایکو» مقایسه کرد: درخشنده، در کمال ایجاز. جمشید ارجمند هم از دوستی سی و پنج ساله‌اش گفت که آغاز آن «از پشت میز کار بود و تلاشی مشترک در صفحه طنز زن روز.» ارجمند بعد از بحثی مفصل در مورد کاریکاتورهای دوستش که اگر فرصت بود می‌توانست تمام آثار پنجاه‌ساله درمبخش را توضیح دهد، گفت: «وقتی به اروپا رفت، آوازه‌اش پیشاپیش به آنجا رسیده بود.» و ادامه داد: «با اینکه خودش فروتن و خاموش است اما نباید در مقابل ژرفای این هنر فروتن و خاموش باشیم.»

«اختیار» یا همان Warning نام فیلم کوتاهی است، ساخته کیومرث درمبخش. مسئله این نیست که شب، شب درمبخش‌ها باشد و چند دقیقه‌ای هم به پسرعمو کیومرث اختصاص پیدا کند. «اختیار» روایت کوتاهی است از طبیعتی که حضور انسان و تحمیل تغییرات او را پذیرفته و حالا با دود و درخت‌های شکسته و پرنده‌های بی‌آشیانش سوژه‌ای شده برای طرح‌های کامبیز درمبخش. موضوع این فیلم کوتاه، چگونگی شکل‌گیری طرح‌ها و کاریکاتورهای او است و با نقش‌آفرینی خودش به تصویر کشیده شده. بعد از اکران آن کیومرث درمبخش در یک جمله کوتاه گفت: «افتخار می‌کنم که شصت سال است کامبیز را می‌شناسم.»

«ابراهیم حقیقی» هنرمند دیگری بود که به بهانه صحبت از هنر درمبخش، شکل هنر و تقسیم‌بندی‌های کاریکاتور، به‌ویژه در ایران را موضوع صحبت خود قرار داده بود. حقیقی صحبت‌هایش را از مجله بخارا آغاز کرد: «اینکه در میان شماره‌های ادبی مجله بخارا، گاهی ما اهالی تصویر پیدایمان می‌شود، شاید کمی بی‌ادبی باشد.» و تلاش کرد با صحبت‌های ادیبانه‌اش ثابت کند هنرمندان رشته‌های دیگر هم با ادبیات فارسی همراه هستند. او در بخش اول صحبت‌هایش یک تقسیم‌بندی شخصی از کاریکاتور ارائه کرد و البته ادعای علمی و قاطع بودن این تقسیم‌بندی را از همان ابتدا رد کرد: «این تقسیم‌بندی فقط برای روشن شدن موضوع صحبت‌های من است.» دسته اول این تقسیم‌بندی داستان‌های مصور یا کمیک استریپ است که در بسیاری از کشورها شیوه‌ای معمول و عادی است. اما همین شیوه معمول، در ایران جایگاه تعریف شده‌ای ندارد و کمتر چشممان به چنین طرح‌هایی می‌افتد. دسته دوم کاریکاتورها، به گفته حقیقی، آنهایی هستند که تقریباً در تمام دنیا شبیه هم هستند و به شکلی یکسان به مشکلات آدم‌های شهری می‌پردازند. همه مردم دنیا آن را می‌فهمند و کمی هم به آن می‌خندند. این نوع کاریکاتور از زمان مشروطه در ایران اجرا می‌شود. نمونه‌های پرمخاطب آن هم نشریاتی مثل توفیق و گل‌آقا بوده‌اند. او دسته سوم را «کمی فرهیخته‌تر» می‌داند.

یعنی آثاری که در روزنامه‌ها و مجله‌های به نسبت جدی‌تر منتشر می‌شوند و چون حرف سیاسی می‌زنند سیاستمدارها را خوش نمی‌آید و به اجبار نشریه‌ها توقیف می‌شوند. طراحان این دسته هم سعی می‌کنند چیزی بکشند که برای عموم مردم قابل فهم باشد. اما آخرین دسته در تقسیم‌بندی حقیقی، طرح‌هایی هستند که آنها را طراحان کاریکاتور می‌سازند. کسانی که: «به هنر فکر می‌کنند و در مقام هنرمند قرار می‌گیرند.» این عده، موضوع را از جامعه می‌گیرند. اما آن را درونی می‌کنند و به علاوه اصراری ندارند که اثرشان زود درک شود. «به همین دلیل عمر این‌گونه آثار دراز است و مکانی دورتر را دیده‌بانی می‌کنند.» او عقیده دارد این دسته کاریکاتورها هستند که به موزه‌ها برده می‌شوند و نمایش داده می‌شوند و در موردشان نقد نوشته می‌شود. «کارهای کامبیز از این نوع چهارم است.»

حقیقی در بخش دوم صحبت‌هایش به مقوله «شکل» در ادبیات فارسی پرداخت. مثال‌هایی از شعر شاعران مختلف آورد. با سعدی شروع کرد و چند بیتی از مولانا، بهار، نیما، اخوان‌ثالث خواند. همچنین قطعه‌های کوتاهی از خاقانی و از ابراهیم گلستان. هدف از این اشاره‌ها به سده‌های مختلف و سبک‌های متفاوت این بود که بگوید: «هنرمند قرار است حرف‌های بسیار والا و انسانی بزند.» اما «این حرف‌های ارزشمند بدون شکل و بدون موسیقی، باد هوا است.» دلیلش هم این است که: «زیبایی و زیبایی‌شناسی بشر اینها را ماندگار می‌کند.» نتیجه: «درمبخش این را آموخته است و منطق والا را با سهل‌انگاری در شکل و فرم قربانی نمی‌کند.» همین‌جا است که می‌توان بدون امضا خط‌های او را از دیگران تمییز داد.

حقیقی در پایان صحبت‌هایش به طنز گفت: «ترجیح می‌دهم همچنان که از روانپزشک دوری می‌کنم، زیاد به کامبیز نزدیک نشوم. می‌ترسم روزی مغز معوج مرا به دیگران نشان بدهد.»

جوان‌ترین کاریکاتوریست جمع، مسعود شجاعی طباطبایی آخرین کسی بود که نامش به‌عنوان سخنران روی پوستر مراسم آمده بود. او فرمولی برای موفقیت کامبیز درمبخش ارائه کرد: «استفاده از زبان طنز ایرانی.» به عقیده او: «درمبخش ماشین طنز ایرانی را پایه می‌گذارد که بیشتر با شوخ‌طبعی‌ها و گاه با ریتمی اثرگذار به حرکت درمی‌آید.» همچنین او را پایه‌گذار مفهومی تازه در کاریکاتور ایران به‌عنوان «طنز روشنفکری» معرفی می‌کند. مفهومی که درمبخش در بستر «هنری خلاقانه، مبتنی بر خلاقیت‌های فردی» به آن رسیده است. از جمله نوآوری‌هایی که شجاعی به آن اشاره می‌کند یکی «ایجاد موج نویی از تصاویر طنزآمیز در ایران» و دیگری «بدعت‌گذاری در آثار، فرم و ارزش طرح‌ها است». ویژگی دیگری که شجاعی در مورد آثار درمبخش به آن اشاره می‌کند این است که: «هنر معاصر زمان خودش را به نمایش می‌گذارد و نماینده هنری جسورانه در کاریکاتوریست‌های ایران است.»

■ اتو خاطره

نام «عمران صلاحی» در بین سخنران‌های مراسم بزرگداشت کامبیز درمبخش نبود. اما چهره‌اش در سالن دیده شد و به گفته علی دهباشی: «مگر می‌شود عمران صلاحی باشد و چند جمله صحبت نکند.» حضور پنج دقیقه‌ای او روی صحنه، با همان چهره آرام و متین همیشگی و طنز کلامش کافی بود تا صدای خنده‌های بلند حاضران در سالن فضای خانه هنرمندان را پر کند. این طور شروع کرد که: «هر وقت سراغ کامبیز را از کسی می‌گیرم، می‌گویند دارد می‌کشد.»

و به انواع کشیدنی‌هایی که این روزها آدم‌ها را به خود مشغول می‌کنند پرداخت و قاطعانه نتیجه گرفت: «در این کشاکش بهترین چیزی که می‌شود کشید کاریکاتور است.» او درمبخش را یک کاریکاتوریست تمام وقت نامید که: «به احتمال زیاد همین الان هم در دلش دارد کاریکاتور می‌کشد.» صلاحی از دوستی و همکاری ۴۰ ساله‌اش با درمبخش هم صحبت کرد و تحلیل کوتاهی هم از مخاطبان آثار او ارائه داد: «هم مخاطب عام دارد و هم مخاطب خاص. پیدا کردن چنین طیف وسیعی از مخاطبان، کار بسیار مشکلی است.» آغاز پنجاهمین سال فعالیت هنری درمبخش و همچنین چند بیتی که ابراهیم حقیقی از سعدی خوانده بود، ذهن صلاحی را به حال و هوای شاعرانه‌ای برد که از قول سعدی شعری به دوستش تقدیم کند: «خواستم بگویم «ای که پنجاه رفت و در خوابی» اما دیدم اصلاً جایش نیست.» توضیح می‌دهد که سعدی بعد از پنجاه سال به این نتیجه رسید که باید کاری بکند و بوستان و گلستان را نوشت: «البته در زمان سعدی مشکل گرفتن مجوز برای انتشار کتاب وجود نداشت. امیدوارم موانع سر راه کامبیز هم به زودی برداشته شوند تا او هم بتواند کتاب‌هایش را چاپ کند.»

بالاخره چند دقیقه پایان مراسم در اختیار درمبخش قرار گرفت تا این بار او با نگاه طنز خود از مراسم بزرگداشت‌اش، و از ۵۰ سال فعالیتش در حوزه کاریکاتور بگوید. اینکه برخلاف توصیه دوستان که گفته‌اند برای هر کس بزرگداشت بگیرند، چند وقت بیشتر دوام نمی‌آورد عمل کرده و: «خطر مرگ بزرگداشته شدن را به جان خریدم.» بعد از آن از چگونگی ورودش به مطبوعات گفت: «در سن چهارده سالگی با مجله سیاه و سفید» و خاطرات بسیاری که از این سال‌ها دارد. موضوع بخش اول خاطراتش دستمزدهای مطبوعات بود: «یکی از مشکلات ما روزنامه‌نگارها این است که همه فکر می‌کنند ما باید مفتی کار کنیم.» بخشی از خاطراتش به سال‌هایی مربوط می‌شد که در آلمان زندگی می‌کرده به خصوص از برخوردهایی که با ایرانی‌های دور از وطن داشته. چند خاطره هم از همسر آلمانی خود تعریف کرد. همسرش هم به دوست کنار دستی خود نگاه می‌کرد و در مقابل خنده حاضران فقط سری تکان می‌داد.

جمله پایانی کامبیز درمبخش در مراسمی که پر از خنده بود و هنرمندان و هنرمندی‌های آنها نه طنز بود و نه دوست‌داشتنی. درخواستی بود از مسئولانی که صدایش به آنها می‌رسد، برای آزادی کاریکاتوریست روزنامه ایران، مانا نیستانی و سردبیر ایران جمعه که از سه ماه پیش در زندان هستند که اگر نبودند مراسم با همان شادی چند لحظه پیشتر به پایان می‌رسید.

عکس‌ها: کیان امانی، سایت خبری خانه هنرمندان ایران

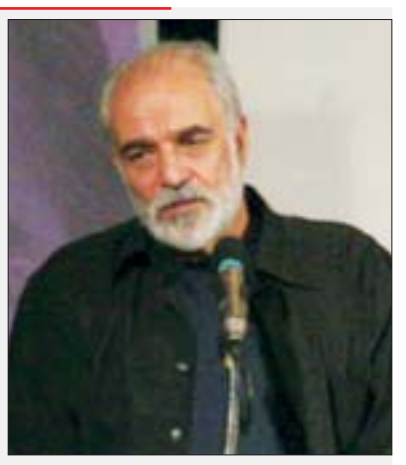

آیدین آغداشلو: «کامبیز درمبخش زبان خودش را پیدا کرد که به مفهوم نوعی جهان‌بینی بود که در طول سالیان، کامل شد و آثار هنری او را شکل داد.»

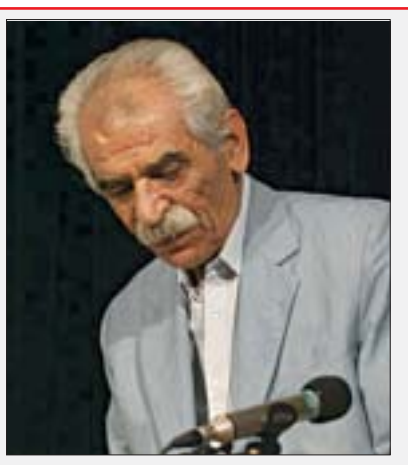

ناصر نیرمحمدی: «هنر او در اوج سادگی و کمال عرضه می‌شود و این سادگی بی‌مانند است.»

ابراهیم حقیقی: «درمبخش منطق والا را با سهل‌انگاری در شکل و فرم قربانی نمی‌کند.»

مسعود شجاعی طباطبایی: «درمبخش ماشین طنز ایرانی را پایه می‌گذارد که بیشتر با شوخ‌طبعی‌ها و گاه با ریتمی اثرگذار به حرکت درمی‌آید.»

عمران صلاحی: «در این کشاکش بهترین چیزی که می‌شود کشید کاریکاتور است.»

تکه‌های تجسمی

هنر معترضه

ایرج اسماعیل پورقوچانی

کلمه قوم‌کشی یا ethno cide در بسیاری از مواقع به‌جای کلمه نسل‌کشی یا Geno cide به‌کار گرفته می‌شود اما این دو کلمه، یکی نیستند: قوم‌کشی لزوماً به معنای مرگ فیزیکی نیست بلکه به معنای مرگ فرهنگی و محو یک قومیت است. در قوم‌کشی می‌توان کسی را نکشت و تنها فرزندان را از والدان آنها جدا نمود تا فقط طی یک نسل، سبک زندگی آنها بالکل فراموش شود و یک‌گونه دیگر از فرهنگ‌های انسانی رو به انقراض بگذارد. اگر نسل‌کشی جسم را می‌کشد، قوم‌کشی روح را می‌میراند و هنر همواره کوشیده است تا راوی معترض این کشتار باشد اما چرا در میان این هنرهای معترض، هنر آلمان پس از جنگ جهانی اول اینچنین تاثیرگذار است؟ چه جادویی در فوت و فن این هنر است که ما را با خود، تا سیاهی‌های ته گور قربانیان این جنگ، فرو می‌کشد؟! یک ذغال سیاه در دستان کتَه کل ویتس قانعمان می‌کند که نباید از کودکان به عنوان هیزم جنگ استفاده کرد. همان‌طور که مورناو در نوسفراتوس قانعمان می‌کرد که فاصله بین زندگی و مرگ سیاه، مرز باریکی است که تنها با فرستادن یک دعوتنامه ساده، سایه‌های هراسناکش را به سمت زندگی دراز خواهد کرد یا همین‌طور که یک بیت از شاعران نورئالیست آلمان به خوبی موقعیت امروزین ما را برملا می‌کند: کودکان شوخی شوخی سنگ پرت می‌کردند/ قورباغه‌ها جدی جدی می‌مردند!.

در آن موقع حتی کسانی که کارشان از گریه گذشته بود و لباس مرگ بر تن هنر کرده بودند تا پیکر ارزش‌های ترکش خورده را بر گرد شهر به رخ نظارگان بکشانند تاثیری به مراتب فراگیرتر از یک نمایش دادائیستی داشتند چون آنها بیشتر از آنکه ادا باشند، دادا بودند. در جنگ جهانی دوم، هنرمندانی که این بار بر ضدتجاوزات آلمان‌ها قلم اعتراض به دست گرفتند نیز از تاثیر عمومی خوبی برخوردار بودند: پیکاسو پس از بمباران دهکده گوئرنیکا در اسپانیا «گوئرنیکا» را می‌کشد و پوسترهای آن را چاپ می‌کند. گشتاپو پیکاسو را پس از «گوئرنیکا» دستگیر می‌کند تا بپرسد: «این کار شما است؟» و او هم با همان تردستی رندانه‌اش جواب می‌دهد که: «نخیر! کار شما است!» آلبر کامو نیز حضور نظامی سال ۱۹۴۳ نازی‌ها در منطقه آزاد فرانسه را به نفوذ موش‌ها تشبیه می‌کند و جنگ و قوم‌کشی را به طاعونی که از پس تن دادن به آن خوابی طولانی آغاز خواهد شد. خوابی که در کرختی آن تمامی ارزش‌ها همچون خاطرات کودکی به تیرگی و فراموشی سپرده می‌شوند.

طاعون در زمان چاپ خود یعنی به سال ۱۹۴۷ پرفروش‌ترین کتاب فرانسه شد. اما هنر امروز هنری رسانه‌ای شده است زود می‌آید و زود می‌رود همان‌طور که انسان امروزی انسانی رسانه‌ای است و لذا درست همپای خود رسانه می‌تواند هر آن چیز جدی را، با همان سرعتی که جدیت چهره چه‌گوارا و مائو، زیردستان اندی وارهول به مصرف می‌رسند، مبدل به شوخی هرزی کند. در نهایت به‌رغم موج‌های ناگهانی اعتراض‌آلود که علیه جنایات و قوم‌کشی‌های گوشه و کنار دنیا برمی‌خیزد، همچنان این جنایت و قوم‌کشی است که به کار خود ادامه می‌دهد و نه هنر معترض. اگر مرگ در آثار کته کل ویتس مرگی واقعی است که با گوشت و استخوان احساس می‌شود، مرگ در هنر رسانه‌ای، ناخواسته مبدل به یک بازی شده است، درست مثل مرگ‌هایی که در رمان‌های آگاتا کریستی اتفاق می‌افتند تا پای کارآگاه زبردست را به درون بازی باز کنند و نه به دلیل آنکه مرگ جدی‌ترین کاری است که هر انسانی یک‌بار مجبور به تجربه آن می‌شود و یکی تعمداً این تجربه را برای مقتول به جلو انداخته است. برای انسان رسانه‌ای تماشای مرگ‌های تلویزیونی امری عادی است چون به‌طور متوسط از هر پنج کانال سه تای آن کسی را نشان می‌دهد که تفنگ به دست به دنبال دیگری است تا مرگش را جلو بیندازد. مشکل بعدی اینجاست که رسانه‌های تصویری «حال و هوا» را به سطحی‌ترین شکل ممکن انتقال می‌دهند و لذا با اینکه انسان‌ها بیشترین تعداد مرگ را در مقایسه با هر عصر دیگری مشاهده می‌کنند اما کمترین ارتباط را با مقوله مرگ دارند. امروزه لمس مردگان بسیار بیشتر از پیش تابو شده است، درحالی که در گذشته، انجام تمامی مراسم مشایعت فرد درگذشته برعهده خود نزدیکان متوفی بود اعم از کفن و دفن و شستن. طبیعتاً در زمانی که درک ملموسی از مرگ در میان نباشد اعتراض به مرگ نیز به همان میزان غیرملموس و در سطح مصرف رسانه‌ها باقی خواهد ماند. ما در بهترین حالت، تنها بیننده هستیم و البته برای دیدن بایستی کمی دورتر ایستاد.

بنابراین در هنرهای معترض امروزی، جای این تاثر باقی است که هنرمندان تنها از میان پنج حس ظاهری که واقعیت‌های بیرونی را برای ما ترجمه می‌کنند تنها از طریق چشم خود متاثر می‌شوند و لذا طبیعی است که در فقدان آن چهار حس دیگر نمی‌توان انتظار داشت که روح هنرمند آغشته به مزه جنایت شده باشد.

آنچه که هنرمند را شایسته هرگونه سرایش و از جمله اعتراض می‌کند و البته به میزانی است که او خود را به عنوان متر و میزان هر چیز در هست و نیست آن چیز وارد کرده باشد با این حساب، درک ما از جنایاتی که هر روزه در این دهکده جهانی اتفاق می‌افتد به فراخی سنگ‌اندازی کودکان و مرگ قورباغه‌ها باقی خواهد ماند با این تفاوت که این‌بار این رسانه‌ها هستند که مرگ را به شوخی گرفته‌اند چون هم سربازان جدی جدی شلیک می‌کنند و هم کودکان جدی جدی می‌میرند.